

سلسله جلسات

تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام

باتکیه بر حیات شریف امیرالمؤمنین علیه السلام

استاد اخوت و آقای رجبعلی

تابستان ۱۴۰۳

- ۳.....سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم
- ۳.....حیات شریف امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام}، جلسه پانزدهم، ۱۲ شهریور ۱۴۰۳
- ۳.....خلاصه مطالب جلسه گذشته
- ۴.....اشعار جناب ابوطالب^{علیه السلام} در تحریک نجاشی به اکرام مهاجرین
- شعر خنثی سازی توطئه علیه جناب جعفر^{علیه السلام} اشعاری در خصوص بیان فرهنگ فحشا و فساد و فرهنگ
- ۱۲.....آزادی و خدامداری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم

حیات شریف امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جلسه پانزدهم، ۱۲ شهریور ۱۴۰۳

خلاصه مطالب جلسه گذشته

دقیقه ۰ تا ۱۰

جلسه پانزدهم از فصل سوم، جلسات تصویرسازی اسلام، با تکیه بر حیات شریف امیرالمؤمنین علیه السلام هست که این جلسات بیشتر بر اشعار جناب ابوطالب علیه السلام متمرکز شده است. متن ویژه و استثنائی پر نکته و پر احساس که مطالب آن بسیار ناب است و برای درک دوران پر حادثه امیرالمؤمنین علیه السلام کمک کننده هست.

در جلسه‌ای که گذشت، تمرکز ما بیشتر بر روی دو مضمون از شعر بود. یکی مضامینی از اشعار مکاتبات حضرت ابوطالب علیه السلام با نجاشی است، در سفری که جناب جعفر علیه السلام راهی حبشه می‌شوند. البته قبل از آن هم یک قطعه شعری را استاد تحلیل کردند که حکایت از تحریض و تعزیز جناب ابوطالب علیه السلام داشت. در اینکه جناب جعفر علیه السلام را در کنار حضرت علی علیه السلام به عنوان یاران بی‌بدیل و شکست ناپذیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم معرفی کرد، بعد از آن چند مکاتبه بین حضرت ابوطالب علیه السلام و نجاشی بیان شد. نکات بسیار جالبی به دست آمد هم از ظرافت‌ها و درایت‌های جزئی حضرت ابوطالب علیه السلام، تعابیر دقیق و درست و حکیمانه ایشان و هم تصویری که از این دو بزرگوار به دست آمد، که گویی مراوده دیرینه و با سابقه داشتند. بسیار درایت در آن بود، بسیار حکیمانه بود، تعابیر دقیق و درست و بجایی که حضرت ابوطالب علیه السلام استفاده می‌کردند و به تعبیر استاد اخوت، مثل سوره مبارکه نمل، که سلیمان، بلقیس را که ملکه‌ای بود به تسلیم و به اسلام درآورد، گویی ابوطالب علیه السلام این کار را با ملک حبشه انجام داد و این اتفاق مهم صورت گرفته است. اشعار از یک رابطه دیرینه خبر می‌داد که به اصطلاح مسبوق به سابقه است اینها همدیگر را می‌شناختند و مکاتبه داشتند.

شعر دیگری که در مورد بررسی قرار گرفت، مربوط بود به ابولهب و آن دلیل نزول سوره مسد در این شعر بیان شد. کسی که حمایت نمی‌کند و در ضمن آتش بیاری هم می‌کرد و در این شعر حضرت ابوطالب علیه السلام توطئه برادر ناخلف خود را خنثی می‌کند.

امروز ما دنباله ماجرای حبشه را می‌گیریم، فکر می‌کنم در این جلسه پرونده حبشه به نوعی بسته می‌شود و این را بدانیم که کل سیزده سال مکه دو حادثه مهم داریم که برجستگی آنها زیاد است. و نقش حضرت خدیجه سلام الله علیها و ابوطالب علیه السلام در این دو ماجرا برجسته و پررنگ است. به خصوص حضرت خدیجه سلام الله علیها در بحث شعب ابیطالب نقش او پررنگ است. حضرت ابوطالب علیه السلام در بحث حبشه. البته هر

دو در هر دو موضوع سایه دارند و در این فصل چون تمرکز روی حضرت ابوطالب علیه السلام است، این اشعار برای ما خواندنی و خیلی هم مهم است. سه یا چهار قطعه شعر که متوسط و یا کوتاه که هر کدام آن زاویه و ابعادی را از مسافرت به حبشه و هم خطیر بودن آن و هم مهم بودن آن را بیان می کند و بنابراین مباحث امشب بسیار شنیدنی و مهم است.

دو قطعه شعر است که عمده این شعرها بوی نگرانی می دهد. در مورد جعفر علیه السلام و کسانی که او همراه او هستند و نگرانی از این جهت است که شخص مگاری که در سنین جوانی همراه اینها هست و او کسی نیست جز عمروعاص که بعدها در دوران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از او زیاد خواهیم شنید. این اشعار صادر شده است و گفته شده است و به نوعی هم دفع خطرهایی کرده است و هم حاشیه‌هایی را جناب ابوطالب علیه السلام خبر داده است. یک شعری هم داریم که عمروعاص و عماره بن ولید، یک خیانتی به هم می کنند، توطئه سر زیر آب کردن عماره بن ولید پیش می آید، باهمدیگر بودند و با هم این سفر را اداره می کردند که بتوانند مسلمان‌ها را برگردانند و مسلمان‌ها را از نجاشی اسیر بگیرند. ولی بین خودشان اختلاف افتاد و اتفاقاتی افتاد از سر آب زیر کردن‌هایی که قبلاً هم در مورد جناب مسافر بن ابی عمرو راجع به آن صحبت کرده بودیم. اینجا هم این اتفاق افتاد و تجدید شد. جناب ابوطالب علیه السلام با اشعار چهارده بیتی این موضوع را افشا کردند. ضمناً چند بیتی به افتخار عثمان بن مظعون، در دفاع او حضرت ابوطالب علیه السلام گفتند که این عثمان بن مظعون از مسلمانانی بود که بعد از برگشت از حبشه خیلی اذیت شده است.

دقیقه‌ی ۱۰ تا ۲۰

اگر پا درمیانی و این اشعار ابوطالب علیه السلام نبود کار خیلی خطرناک می شد، پس جمعاً چهار قطعه شعر است که در خدمت شما هستیم و می خوانیم.

اشعار جناب ابوطالب علیه السلام در تحریک نجاشی به اکرام مهاجرین

اولین قطعه شعر تحریک نجاشی به اکرام مهاجرین در هجرت و آن چه در چشم جناب ابوطالب علیه السلام برجسته بود، رفتن و روان کردن جعفر علیه السلام و زید بن حارث است که در این ایام پسرخوانده رسول صلی الله علیه و آله وسلم است.

اشعاری که جناب ابوطالب علیه السلام فرمود:

لقد ضل جعفر عنی متنائیا واعدی الاعادی معشری والارقاب

جعفر از من دور شد و این در حالی است که دشمن‌ترین دشمنان نزدیکان من هستند، با وجود غیبت جعفر من تنها شدم. بحث می کنند این شعر در مهاجرت دوم است.

ألا لیت شعری کیف فی النّای جعفرُ و زیدٌ و أعداءُ العدا و الأقاربُ

بعضی نقل‌ها النّای را الناس هم گرفته‌اند.

معنی این است که، ای کاش می دانستم در جعفر در چه نائی می دمد؟ شاید کنایه از اینکه چگونه است؟ زنده است؟ دارد چه کار می کند؟ اگر النَّای را ناس بگیریم، معنا این می شود که بین چه مردمی است؟ زید هم عطف به جعفر می شود. جعفر و زید چه کار می کنند؟

و أعداء العدا و الأقراب، و باز دوباره اشاره می کند به دشمن ترین دشمنان در میان نزدیکان. این دو بیت هم از فراغ این دو بزرگوار و از غربتی که جناب ابوطالب علیه السلام و نگرانی که دارد صحبت می کند.

و هل نال معروف النجاشی جعفرأ
و أصحابه أم غاله عنه شاغب

شاغب را شاعب هم گفته اند. شاغب به معنای گرفتار فتنه است. معنای شعر این است: آیا نجاشی با جعفر و اصحابش به نیکویی و معروف پذیرایی می کند؟ یا اینکه دچار فتنه ای شده اند و مشکلی برایشان به وجود آمده است؟

و یرید: هل أصاب خیر النجاشی جعفرأ أم أن عمرو بن العاص حال دون ذلك؟

حالا اینجا اسم عمر بن عاص نیامده است، ولی افرادی که پاورقی زدند گفته اند، اینجا فتنه انگیزی کردند و در راحتی و آسایش نیستند.

تَعْلَمُ بِأَنَّ اللَّهَ زَادَكَ تَبْطِطَةً
و أسباب خیر كُلهَا بك لا زب

بدان که خدا گشایشی برای تو ایجاد می کند، شاید خطاب به نجاشی باشد، و اسباب خیر را برای تو ثابت می کند و فراهم می کند.

لا زب به ثابت گفته شده است.

و أنك سيب ذو سجال غزيرة
يعيش بجدواك الطريد المصاقب

می گوید که برای تو این یک دلو بزرگ پر از آب است، آن خیر و برکت را تشبیه می کند. مضمون این است که، اعلم أنك كثير السخاء، تو كثير السخاء هستی، صاحب عطایا هستی، آن دلو بزرگ عطا لبریز است در مورد تو و من امید دارم که دشمنان نتوانند جلوی کرامت و کرم توی پادشاه که نجاشی هستی را بگیرند.

و أنك عز - و الملوک أدلته
کریم فلا یسقی لدیك المجانب

تو عزیزی و ملوک در پیشگاه تو ذلیل هستند، مانند کریمی هستی که مجاور تو و مجانب تو، کسی که به تو پناه برده ناکام نمی ماند.

می خواهید بیت، بیت برویم یا فضای کلی آن را می گوید؟

از همان ابتدا شعر از همان حضرت ابوطالب علیه السلام است؟

بله همه برای حضرت ابوطالب علیه السلام است، اما این بیت یک که اینجا آوردیم بعضی ها آخر گذاشتند، بعضی ها اول گذاشتند. ما همان را از سر گذاشتیم و شروع کردیم.

این شعر ظاهراً دو، سه کار انجام می دهد:

- اولاً مشخص است که یک افرادی هستند که مانع پذیرش نجاشی ممکن است بشوند و بخواهند بیایند و این افرادی که دارند پناهنده می‌شوند را کت‌بسته بگیرند و برگردانند. و در پس‌زمینه‌ی این شعر واضح است که این احتمال خیلی شدید است.
- دومین چیزی که در کل این شعر معلوم است این است که خود این افراد خاصی بودند؛ افرادی که پناهنده شدند. ولی در بین آنها جعفر علیه‌السلام خیلی نمود داشت. آن هم به اعتبار خود حضرت ابوطالب علیه‌السلام بود. یعنی گویی نماینده‌ی ابوطالب علیه‌السلام، یعنی شاید هم اگر سفری بود یا قبلاً شناختی بود، جعفر علیه‌السلام برای نجاشی شناخته شده بود. این هم نکته دوم. به همین دلیل بقیه در پناه جعفر دارند پناه می‌گیرند. یعنی حضرت ابوطالب علیه‌السلام خیلی بقیه را مطرح نمی‌کند، این هم خودش یک تدبیری است. یعنی یک نفر مثل اینکه با این پادشاه مطرح می‌شود و اگر آن پادشاه آن یک نفر را پناه بدهد گویی بقیه‌ی افراد را هم پناه داده است.
- نکته سوم هم که از مجموعه‌ی شعرهایی که مطرح می‌شود این است که این بحث تحریک عواطف و مطرح کردن محاسن، هر جایی ممکن است جواب ندهد و برای هر کسی ممکن است جواب ندهد، یعنی حتماً باید وقتی شما به پادشاهی مطلبی را مطرح می‌کنید باید در اقتضای او باشد، و إلا اگر نزد پادشاه بخواهید تحریک عاطفه بکنید، بعضی وقت‌ها عکس جواب می‌دهد.

دقیقه‌ی ۲۰ تا ۳۰

و اینکه چه عبارت‌هایی باید به کار ببرید که آن عکس نشود. چون داستان نجاشی که یک ارتباطی هم با ابرهه هم دارد، حالا آن داستان معروفی که هست، یک اقتدار خیلی ویژه‌ای داشت. درست است که خیلی واسع الحال بود. ولی برای خود یک پادشاه خیلی قدری حساب می‌شده است. برای پادشاه‌های قدر نمی‌شود، خیلی هم هندوانه زیر بغل آنها بگذارید چون حس خوبی به آنان دست نمی‌دهد. این نوع مطرح کردن عواطف این هم خودش به نظرم یکی از مطالبی که مثلاً در آن جایی که با تردید مطرح می‌کند که آیا او بر اینها سخت می‌گیرد، یا به آنها مرحمت می‌کند، یا صله به آنان می‌دهد، یا هر چیزی که آنجا تعریف می‌شود، خود این پادشاه به تردید صحبت کردن را دوست دارد. اگر مثلاً شما این طور می‌گفتید که قطعاً نجاشی مهمان خودش را رد نمی‌کند، رد می‌کرد. یعنی الان ما در ذهن ما این است که نجاشی یک پادشاه خیلی خوبی بود. نه، نه اینکه نبود.

پادشاه پادشاه است.

پادشاه بوده است. کما اینکه حالا در داستان بحث ابرهه مطرح می‌کنند. خود آن قصه‌ی فیل‌ها به نحوی تحت حمایت ضمنی حبشه بود. به نظرم اگر روی تک تک شعرها که برویم نکات مهم آن به طور طبیعی درمی‌آید. می‌خواهم این را بگویم که در تاریخ این طور مطرح می‌شود که پادشاه نجاشی یک پادشاه خیلی خوبی بوده است که این افراد را پناه داده است. در صورتی که این گزاره به نظرم گزاره‌ی درستی نیست. به واسطه‌ی تدبیری که حضرت ابوطالب علیه‌السلام داشت و نوع گفتگویی که با او انجام داد و نوع تحریکی که به او انجام داد یک جور صحبت کرد که گویی

راهی نداشت، به جز اینکه اینها را پناه بدهد که اگر پناه نمی‌داد مذموم بود، مثل این کاری که سید حسن نصرالله می‌گوید که ما هدف را زدیم، اگر خورد که هیچ و ما دیگر ادامه نمی‌دهیم، اگر نخورده بود و نشد ادامه می‌دهیم، یک جوری بحث را می‌برد جلو که هر دو طرف آن برد است. یعنی کلام او شلیک‌ها را تبدیل به پیروزی می‌کند.

بله، آن اصل ماجرا این است. حالا ممکن است بعضی‌ها این را قبول نداشته باشند، ولی به من با دقت در مضامین اشعار این هنرمندی کاملاً مشخص می‌شود. یک بار دیگر شما شعرها را بخوانید به نظرم کاملاً مشخص است.

لقد ضل جعفر عنی متنائیا واعدی الاعادی معشری والارقاب

اینجا مطرح می‌کند که ما از نزدیکان خودمان داریم می‌خوریم و تو فقط جعفر را بین؛ دیگر بقیه را نبین. خود اینکه یک تعداد زیادی را نشان نمی‌دهد خودش خیلی جالب است.

ألا لیت شعری کیف فی النّایِ جعفرُ و زیدٌ و أعداءُ العدا و الأقاربُ

النّایِ می‌پسندید یا ناس؟

همان النّایِ بهتر است، النّایِ به نظرم بهتر است، بله النّایِ یعنی پرت شدن پرت شده و دور شده است.

یعنی در کجا آنجا که می‌گویند نی انداخت؟

نه خود این

خود هجران که از صدا نی درمی‌آید؟

نه این با نی کاری ندارد، النّایِ به نظرم به معنی دور شدن است.

خود کلمه را دارید می‌گویید؟

بله

و هل نال معروفُ النجاشیّ جعفرأ و أصحابه أم غاله عنه شاغبُ

یعنی آیا می‌رسد به من که نجاشی با جعفر و اصحاب او به معروف برخورد کرد؟ یا اینکه فتنه‌انگیزی شد؟ آنجا فتنه‌انگیزی خیلی زیاد شد.

یعنی من که می‌دانم به هر حال نجاشی آنها را می‌پذیرد و اگر نپذیرد به خاطر فتنه‌انگیزی بود.

باز اگر نپذیرفته باشد هم تقصیر را گردن نجاشی نمی‌اندازد.

نه، این یعنی اینکه خیلی ساده باشید. ساده است اگر نجاشی فریب بخورد.

نجاشی فریب بخور نیست.

بله، اگر جعفر را پناه ندهی معلوم است خیلی آدم ساده‌ای هستی.

چقدر جالب هنرمندانه این در قالب متن گفته شد، یعنی فرد خودش باید با شعور باشد تا این کنایه را بفهمد.

یعنی دو گروه آمدند. یک گروه آمد که پناهنده شود. یک گروه هم آمده که اینها را بردارد ببرد. آنها حالت فتنه انگیزی دارند، این هم حالت پناه

خواستن دارد. بعد شما باید آن گروهی که فتنه انگیزند را یک جوری مطرح کنید که اگر نجاشی جعفر علیه السلام را پذیرفت کار معروفی کرد، اگر

نپذیرفت ساده لوحی کرد، و این خیلی بد است که به او بگویند ساده لوح.

و این را یک جوری هم نگفته است که اعصاب او را تحریک کند.

بله چون نسبت داده به آنها.

فتنه انگیزی آنها.

تَعَلَّمْ بِأَنَّ اللَّهَ زَادَكَ تَبْطِطَةً وَأَسْبَابَ خَيْرٍ كُلُّهَا بِكَ لِأَزْبُ

این خطابش خیلی هشدار جدی است که کار دست توست، اگر اینها را دادی، یعنی اینکه تو بسط نداشتی، اسباب خیر تو کم بود.

یعنی لیاقت آنچه که خدا در اختیارت امکاناتی که خدا به تو داده را قدرش را ندانستی.

وَأُنْكَ سَيْبٌ ذُو سِجَالٍ غَزِيرَةٍ يَعِيشُ بَجَدْوَاكِ الطَّرِيدُ الْمُصَاقِبُ

سَيْبٌ را همان فیض هم گرفته اند، الْمُصَاقِبُ را هم مجاور گرفتند و فیض را گفتند جوادالکریم.

یعنی انتظار، و أَنْكَ سَيْبٌ ذُو سِجَالٍ غَزِيرَةٍ، یعنی فیض شما جاری است.

سِجَالٌ هم گفتند سِجَالٌ غَزِيرَةٍ، یعنی دلو عظیمی که مملو از آب باشد.

دقیقه ۳۰ تا ۴۰

اعلم أَنَّكَ كَثِيرُ السَّخَاءِ وَصَاحِبُ عَطَايَا جَمَّةٍ يَصِلُ إِلَيْهَا الْأَعْدَاءُ وَالْأَقَارِبُ عَلَى السَّوَاءِ.

وَأُنْكَ عَزْزٌ - وَالْمَلُوكُ أَذْلَةٌ كَرِيمٌ فَلَا يَشْقَى لَدَيْكَ الْمُجَانِبُ

اینجا کاملاً دیگه هندوانه زیر بغل گذاشتن است.

در شعر بعدی هم گفته اند:

لَمَّا خَرَجَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ إِلَى بِلَادِ الْحَبِشَةِ لِيَكِيدَ جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأَصْحَابَهُ عِنْدَ النَّجَاشِيِّ قَالَ:

جناب ابوطالب علیه السلام این شعر را فرمودند:

تَقُولُ أُنْبَتِي: أَيْنَ أَيْنَ الرَّحِيلِ؟ وَ مَا الْبَيْنُ مَنِي بُمَسْتَنْكَرٍ

دخترک من از من می پرسد که سفر تو تا کی طول می کشد، من هم به او می گویم که خیلی طول می کشد. حتماً دور خواهد بود.

مَا الْبَيْنُ مَنِي بُمُسْتَنْكَرٍ، یعنی من دور بودن آن را انکار نمی کنم. خیلی هم نزدیک نیست.

قُلْتُ: دَعِينِي، فَإِنِّي أَمْرٌ
أُرِيدُ النَّجَاشِيَّ فِي جَعْفَرٍ

گفتم مرا واگذارید، من کسی هستم که نجاشی را در مورد جعفر می خواهم. یعنی اراده کرده ام نجاشی را در مورد جعفر.

لَأَكُونَهُ عِنْدَهُ كَثِيَّةً
أَقِيمُ بِهَا نَحْوَةَ الْأَصْعَرِ

انگار در مورد جعفر می خواهم که ترجیح بدهد، در مورد کسی که کید است، چاقویی است. حواس نجاشی به یک چاقوی مخفی باشد، حکایت

از یک توطئه مخفی دارد. یا اینکه گفته باشد که ترجیح بدهد، کسی که در مدار جعفر علیه السلام توطئه می کند، را بر جعفر علیه السلام ترجیح ندهد.

دومی بهتر است.

وَأَنَّ انْثِنَائِي عَنْ هَاشِمٍ
بِمَا اسْطَعْتُ فِي الْغَيْبِ وَالْمَحْضَرِ

و لن انثنی عن بنی هاشم هم گفته اند. جدایی من از هاشم یا بنی هاشم، به این ارتباط دارد که تا شرایط چه پیش بیاید.

شما در این شعر حس می کنید که ابوطالب علیه السلام عزم سفر داشته باشد؟ و بخواهد که شخصاً برود؟ یا نشان داده باشد، که من دارم می آیم؟

شاید، شاید این حس باشد.

اگر این حس باشد، مهره چینی که حریف کرده باشد، یک مقدار متزلزل می شود و افرادی که مخاطب این شعر هستند، اهل مکه هستند تا خود

نجاشی.

وَعَنْ عَائِبِ اللَّاتِ فِي قَوْلِهِ:
وَلَوْلَا رِضَا اللَّاتِ لَمْ نُطَمَّرِ

عیب جوی بت اللات که گفته بود اگر اللات راضی نباشد باران نمی آید.

مثل این هست که به حرف گربه سیاه بارون نمی آید؟

از ابتدای شعر معلوم نیست که اولاً مخاطب شعر چه کسی هست؟ تا آخر را بخوانید تا ببینیم.

وَإِنِّي لَأَشْنَأُ قَرِيشًا لَهُ
وَإِنْ كَانَ كَالذَّهَبِ الْأَحْمَرِ

لأشئنا یعنی بدترین و شنیع ترین در قریش، شائک که می گوئیم، پدر همین عمرو عاص بود. عاص بن وائل بود و این هم عمر پسر عاص بود.

وَإِنْ كَانَ كَالذَّهَبِ الْأَحْمَرِ، من در مورد شانء قریش و أشنع قریش حالتی دارم، مثل وقتی که ناآمنی چه وقت به وجود می آید؟ وقتی که یک

ثروتی، طلای سرخی در بین مردم باشد. گوشت را دادید دست گربه. این معنی را می پسندید؟

ذَّهَبِ الْأَحْمَرِ به چه معنا است؟

طلای سرخ. اینجا لَأُسْنَا را ابناء قریش گرفت: و كان عمرو یسمى الشانیء ابن الشانیء، لأن أباه حین كان یمر بالنبی یقول له: إنی لأشناک، الی لأبغضک. و فی الأصل: لأشنی قریش.

این بیت آخر بود و گویی در مذمت عمرو عاص است.

حال به اول برگردیم.

تَقُولُ أُنْتَنِي: أَيْنَ أَيْنَ الرَّحِيلِ؟ و ما اللَّيْنُ مَنِي بُمَسْتَنَكِرٍ

الان، معلوم است که هجرت صورت گرفت، و هم چنین معلوم است که در قبیله قریش یک عده برای خنثی کردن این هجرت، جلسه گرفتند و برنامه داشتند و یک عده‌ای را تعیین کردند و یک اجماعی را صورت دادند که اولاً این افرادی که رفتند، در اینکه آنها را برگرداندن قطعی است و آنها را به اشد مجازات در حد قتل برسانند. در اینکه مجازات آنان به چه صورت باشد که حالتی از اعدام دارد، تصمیم گرفته شده است. حالا نگرانی خانواده ابوطالب علیه السلام از یک طرف و از طرف دیگر جو غالب که مردم که مخالف با این هجرت بودند، هست. شما فرض بگیرید که اینها مسلّم می دانستند که می توانند اینها را برگردانند و به اشد مجازات برسانند، در فضای این گونه، این اشعار گفته می شود.

فَقُلْتُ: دَعِينِي، فَأَيْنِ امْرُؤُ أَرِيدُ النَّجَاشِيَّ فِي جَعْفَرِ

دقیقه‌ی ۴۰ تا ۵۰

این افراد خانواده خودشان هستند، خانواده کسانی هستند که رفتند. آن چند خانواده‌ای، هفتاد نفر بودند،

که جمع شدند، فَقُلْتُ: دَعِينِي، به آنها تسلی می دهد.

فَأَيْنِ امْرُؤُ أَرِيدُ النَّجَاشِيَّ فِي جَعْفَرِ، من یک تدبیری کردم. یعنی روی ما هم حساب کنید.

پس پیدا است که آن نامه‌هایی که هفته پیش صحبت کردیم، کار جعفر علیه السلام بود.

لَأَكُوْبُهُ عِنْدَهُ كَثِيَّةً أَقِيمُ بِهَا نَحْوَةَ الْأَصْعَرِ

گویی این طور است که او را باز بدارم از اینکه به آنان آسیب برساند. نجاشی با تکبر و پادشاهی خود با آنها برخورد کند و من طوری با او حرف زدم که او با پادشاهی آن بخواهد برخورد کند. بیت بعدی را تأیید می کند.

همیشه پادشاهان یک تکبری دارند و ترسناک هستند. این بیت چهارم را تازه متوجه شدم که به کرامت بنی هاشم اشاره دارد.

وَأَنَّ اثْنَانِي عَنْ هَاشِمٍ بِمَا اسْطَعْتُ فِي الْغَيْبِ وَالْمَحْضَرِ

یعنی از تمام امکانات بنی استفاد می کنم. و اگر شد خودم می روم، یا اینکه از تأییدات غیبی هاشم استفاده می کنم.

بله، اینها نسبت به هاشم ارادت داشتند، و هاشم را مستجاب الدعوه می دانستند. مثل این است که بگویند که من شاخه جدا شده از هاشم هستم. در حقیقت می گوید که روی من حساب کنید. روی الغیبِ و المَحْضَرِ من حساب کنید. هر کاری که ظاهراً انجام دادم و آن کار که به وسیله دعا انجام دادم حساب کنید. دل من گرم است و شما روی دلگرمی من حساب کنید.

می رسیم به سخت ترین بیت، چون از یک ضرب المثل استفاده کرد.

وَعَنْ عَائِبِ اللَّاتِ فِي قَوْلِهِ: و لَوْلَا رِضَا اللَّاتِ لَمْ نُمْطَرِ

این کسی را که منتقدلات هست را می گوید، که یک حرفی هم زده باشد. انگار ضرب المثل است. اگر لاتِ راضی نباشد باران نمی آید، اول منتقدلات است و بعد می گوید اگر لاتِ راضی نباشد باران نمی آید. این یعنی چه؟

در دل این بندگان خدا خالی شد، به اینکه مهاجرین را می آورند و به قتل می رسانند، بین اینها پدر است، بین اینها برادر است. اینها به هم ریخته هستند. این می گوید که ادعاهای اینها مثل ادعاهایی است که راجع به لات می گویند، اینها همه حرف هایی که می گویند مثل ادعای شان درباره لات است، لات چه می گویند؟ و لَوْلَا رِضَا اللَّاتِ لَمْ نُمْطَرِ، شما که دیدید همین طوری باران آمد.

بله، خیلی خوب شد. واقعاً خیلی خوب تعریف می کنید.

وَإِنِّي لِأَشْتَأ قَرِيشًا لَهُ وَإِنْ كَانَ كَالذَّهَبِ الْأَحْمَرِ

قریش کار زشتی را انجام می دهد، هر چند که دارد ذخیره های خودش را غارت می کند و از بین می برد. دارد تیشه به ریشه خودش می زند. خودش را به تاراج می برد.

این سر جای خودش، ما ناراحت این قریش هستیم، اگر ما ناراحت هستیم نه به خاطر جعفر عليه السلام است به خاطر قریش است می گویند: شما ناراحت جعفر عليه السلام نباشید، جعفر عليه السلام سالم می رود و برمی گردد، ناراحت قریش باشید که بیچاره هستند.

خیلی جالب بود. غصه می خواهیم بخوریم، برای این بیچاره ها غصه بخوریم. ماشاء اللههم جناب ابوطالب عليه السلام.

میدان بازی را به کلی تغییر می دهد، می بینید؟

بله، فلک زده و بدبخت. آنها را از اوج اقتدار و ترس انداختن در دل، بدبخت و فلک زده جلوه می دهد.

قابل ترحم هستند. همین هایی که بچه های شما و پدران شما را اعدام کنند، اینها خیلی بیچاره هستند، من غصه ام به خاطر اینها هست و اگر نه جعفر عليه السلام که جایش خوب است.

خیلی خوب، چقدر جالب بود.

واقعاً اگر شما چنین کسی را داشته باشید به او اعتماد می کنید، این گونه نیست؟

حتماً، اصلاً اسطوره اطمینان و آرامش است.

بله، اعتمادسازی می‌کند.

ایمان است، ایمان است.

این قطعه شعر دوم ما هم تمام شد. اما خود این ماجرا در اردوگاه آنها یک حاشیه‌هایی وجود دارد. حاشیه‌های زیر آب کردن سر عماره بن ولید توسط عمروعاص، و البته سر زیر آب کردن همیشه با قصه‌سازهایی هم همراه است که اینجا در این سفر هر دو اینها اتفاق افتاده است و یک قسمت‌هایی هم دارد که بر گردن قصه‌گو، من عربی می‌خوانم هر جا که استاد احساس کردند که نباید ترجمه بشود ترجمه نمی‌کنم.

شعر خنثی سازی توطئه علیه جناب جعفر ^{علیه السلام} اشعاری در خصوص بیان فرهنگ فحشا و فساد و فرهنگ آزادی و

خداام داری

قصه عماره بن ولید، و کیف آخذه الله یادلال قریش.

دردسرهایی که برای عماره بن ولید، این عماره بن ولید کیست؟ همان فردی است که آمده بود با رسول خداوند ^{صلی الله علیه و آله وسلم} تاخت بزنند، پسر ولید بن مغیره هست و آمده بودند که بگویند بیا رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله وسلم} را با این تاخت بزنیم که ابوطالب ^{علیه السلام} برافروخته شد و فرمود من بچه شما را بزرگ کنم آن وقت شما بچه من را بکشید؟ اینها هم سفر شدند.

خرج عماره بن الوليد - بعد ما مشيت قریش به إلی أبي طالب - مع عمرو بن العاص إلی الحبشة. قال ابن إسحاق: وقد كان عماره بن الوليد بن المغيرة و عمرو بن العاص، بعد مبعث رسول الله ^(ص) و مشی قریش بعماره إلی أبي طالب، خرجا تاجرین إلی أرض الحبشة - ثم اتفقا - و كانت ملجأ و متجرا لقریش، و هما علی شرکهما،

دقیقه‌ی ۵۰ تا ۶۰

خلاصه به عنوان دو تاجر راه افتادند، شاید، من تردید دارم، شاید این ماجرا دارد به قبل از این ماجرا موکول می‌کند، اما به این ماجرا هم ربط داده‌اند. شما فکر کنید که قصه دیگری است، به حبشه هم هست و این دو نفر به عنوان تاجر رفتند.

و کلاهما کان شاعرا عازما فاتکاً،

هر دو آنها شاعر، استخوان‌دار و فاتکی هم بودند، فتنک به معنای ترور و اینها هم هست، یعنی زرننگ بودند.

و کان عماره رجلاً جمیلاً و سیما یفتن النساء،

خیلی رجل جمیلی بوده است، و بعضاً زنانی را هم فریفته می‌کرد.

و کان صاحب محادثه.

خیلی هم اهل گفتگو و محادثه بوده است.

فرکبا البحر و مع عمرو امرأته،

سفر دریایی است و همراه عمر، همسر عمر هم هست، قشنگ معلوم است، که اینجا دارد قصه عربی می‌شود.

حتى إذا ساروا ليلالي في البحر

شب‌هایی را در دریا بودند .

أصابا من خمر معهما،

هم شراب همراه داشتند.

فلما اتتشي عمارة قال لامرأة عمرو: قبليني،

لبی به می‌تر می‌کند و به همسر عمر می‌گوید که من را ببوس.

فقال عمرو: قبلي ابن عمك،

عمر هم به همسر خود می‌گوید: پسر عموت را ببوس.

فقبّلته، فألفها عمارة فجعل يريدها على نفسها، فامتعت منه

می‌خواهد بیشتر پیش برود که خانم او مانع می‌شود.

قال (ابن عيَّاش: قال) الشعبي: و كان من سنتهم إذا قتل أحدهم رجلا جاز له أن يأخذ ماله و ولده و امرأته ما لم يدفع،

یک قاعده‌ای در جاهلیت بوده است که اگر کسی می‌توانست شوهر کسی را بکشد، اجازه داشت که مال و ولد و همسر او را پس ندهد و بگیرد.

فإذا دفع لم يكن و يطلب بالدم أبدا

حتی اگر پول خون او را هم می‌داد، آنها را پس نمی‌داد.

ثم أتفقوا. قال: ثم إنَّ عمرا قعد على منجاف السفينة ليبول،

عمر رفت که قضای حاجت کند در یک گوشه‌ای از کشتی .

فدفعه عمارة في البحر،

عمارۀ او را به دریا هل می‌دهد.

فلما وقع فيه سبح حتى أخذ بمنجاف السفينة فخرج،

عمرو عاص که در دریا افتاد. اما او شنا بلد بوده است و نجات پیدا می‌کند و یک گوشه‌ای می‌آید.

فقال له عمارة: أما والله يا عمرو لو عرفت أنك تسبح ما طرحتك،

به خدا ای عمر؛ اگر می دانستم که تو می توانی شنا کنی من این کار را نمی کردم.

ظاهراً مرتکب چیزی هم شده است اما طرف زنده هم برگشته است،

ولكني ظننتك لا تحسن السباحة،

من فکر می کردم که تو خیلی شنایت خوب نباشد.

فلما قال ذلك عمارة لعمرو ضغن عليه عمرو في نفسه و عرف أنه أراد قتله.

عمر از این حرف احساس خطر کرد. یک نفر می خواست او را بکشد، حالا می گوید ببخشید که من تو را نکشتم، نمی دانستم که تو شنا هم بلد هستی.

و مضيا في وجههما حتى قدما أرض الحبشة،

با هم همسفر بودند و با هم زندگی هم می کردند. درحالی که این گونه بوده است هم زیستی هم داشتند و خلاصه به ارض حبشه رسیدند.

فلما نزلاها كتب عمرو إلى أبيه العاص ابن وائل:

زمانی که رسیدند عمر یک نامه به پدرش عاصم بن وائل نوشت.

أن اخلعني و تبرأ مني و من جريرتي إلى بني المغيرة و جميع بني مخزوم، و خشي على أبيه أن يتبع بجريرته.

به خاطر اینکه می خواست یک کاری را انجام بدهد، دنبال این بوده است که پدرش تسویه حساب با بنی مغیره و جمیع بنی مخزوم کند که گیری نداشته باشند و بعداً گرفتار نشوند، یک چنین چیزی است.

فلما قدم الكتاب على العاص بن (وائل) مشى إلى رجال من بني مخزوم

پدر عمرو عاص، سراغ بنی مخزوم می رود، زمانی که نامه را می گیرد.

و رجال من بني المغيرة فقال: إن هذين الرجلين قد خرجا حيث قد علمتم،

شما می دانید این دو نفر رفتند همان گونه که می دانید برای مأموریتی رفتند،

و كلاهما فاتك صاحب شر غير مأمون،

هر دوی آنها هم تروریست هستند و شر غیر معمول هستند.

ولا أدري ما يكون،

من نمی دانم چه کاری را انجام دهم.

إني أتبرأ إليكم من عمرو وجريرته فقد خلعتة.

اصلاً عمر دیگر پسر من نیست، من از او تبری می‌کنم، اگر جنایتی را خواست انجام بدهد، دیگر گردن من نیندازید. این هم جالب است، این نکته هم در سبک زندگی آنها جالب بوده است.

فقال عند ذلك بنو المغيرة ورجال بني مخزوم: و أنت تخاف عمرا على عمارة،

تو نگران عمر هستی که آسیبی به عمّاره بزندی؟

و نحن قد خلعنا عمارة و تبرأنا إليك من جريرته،

اصلاً ما نسبتی با عمّاره نداریم و هر جنایتی که این عمّاره کند، گردن ما نیست و به ما ربطی ندارد، فهمیدید چگونه شد؟
فخل بين الرجلين.

هر دوی این دو از حالت فامیلی و مسئولیتی که گردن قبایل آنها باشد آزاد شدند.

فقال: قد فعلت. فخلعوهما، و تبرأ كل قوم من صاحبهم و مما جر عليهم. فلما اطمأنا لم يلبث عمارة أن دبّ لامرأة النجاشي
زمانی که مطمئن شدند.

و كان رجلا جميلا و سيمًا - فأدخلته، فاختلف إليها، و جعل إذا رجع من مدخله ذلك يحدث عمرا بما كان من أمره،

زمانی که به آنجا رسیدند، از آنجایی که عمّاره مرد جذابی بود، شروع به ارتباط گرفتن با همسر نجاشی کرد، زن پادشاه، عمر هم از این ماجرا باخبر شد.

فجعل عمرو يقول: لا أصدقك

من که باور نمی‌کنم تو این چنین کاری را توانسته باشی! او هم با افتخار گفته است که بین من با همسر پادشاه رابطه دارم و او هم گفته است: خیر، من باور نمی‌کنم.

أنك قدرت على هذا، شأن المرأة أرفع من هذا.

من فکر نمی‌کنم تو چنین توانی را داشته باشی، شأن این زن بالاتر از آن چیزی است که تو گفتی.

دقیقه‌ی ۶۰ تا ۷۰

فلما أكثر عليه عمارة - و كان عمرو قد صدقه و عرف أنه قد دخل عليها، و رأى من هيئته و ما تصنع به و الذهب إذا أمسى و بيتوته عنه حتى يأتي
من السحر، ما عرف به ذلك،

اینجا را نفهمیدم. حالا یک سر و سری با سحر طرح می‌کند.

ظاهراً یک توفیقاتی در این زمینه پیدا کرده است را به سحر نسبت می‌دهد که این کار را که کرده‌ای، با سحر بوده است.

و كانا فی منزل واحد،

هر دو نفر عماره و عمر در یک خانه بودند.

ولکنه کان یرید أن یأتیه بشیء لا یتطیع دفعه إن هو رفع شأنه إلی النجاشی، فقال له فی بعض ما یدکر من أمرها: إن كنت صادقاً أنك بلغت من

أمرها ما تقول، فقل لها

این بخش شاید مهم‌تر باشد. به او گفت اگر تو راست می‌گویی به آن خانم بگو،

فلتدهنک من دهن النجاشی

از روغن خاص شاه که معطر است،

الذی لا یدهن منه غیره،

که هیچ کس غیر از شاه از آن روغن اختصاصی استفاده نمی‌کند تو را تدهین کند. مثلاً روغن را به موهایت بمالید.

فإنی أعرفه،

من آن روغن را می‌شناسم، اگر تو این کار را بکنی می‌فهمم که تو راست می‌گویی.

و ایتنی منه بشیء حتی أصدقک فی ما تقول.

بیا من تصدیقت می‌کنم، و آن موقع قبولت می‌کنم.

قال أفعل.

باشه انجام می‌دهم.

فجاءه فی بعض ما یدخل علیها و قد دهنته و أعطته منه شیئا فی قارورة، فلما شمّه عرفه فقال:

خلاصه این رفت و آن هم از این روغن به او داد و او هم شناخت و گفت:

صدقت،

بله تو راست گفتی

و أنا أشهد أنك قد أصبت شیئا ما أصاب أحد من العرب مثله:

تو یک کاری کردی که هیچ عربی تا حالا این کار را نکرده است.

امرأة الملك، ما سمعنا بمثل هذا.

آن هم زن یک ملکی

و كانوا أهل جاهلیة، و كان ذلك فضلا فی أنفسهم لمن أصابه و قدر علیه.

در جاهلیت آدم‌ها دنبال رکورد زنی بودند و اینکه کاری کرده باشند که هیچ کس قبلاً نکرده باشد.

ثم إنه سکت عنه، حتی إذا اطمان، دخل عمرو و علی النجاشی فقال له: أیها الملک معی سفیه

عمر پیش نجاشی می‌رود و می‌گوید همراه من یک سفیهی، یک بی‌خردی است.

من سفهاء قریش،

از بی‌خردان قریش

و قد خشیت أن یعزنی عندک أمره،

من نگران هستم باعث ننگ و آبریزی من پیش تو شود.

و قد أردت (أن) لا أرفع إلیک شأنه و لا أعلمک ذلك، حتی استبنت أنه دخل علی بعض نسائك فأکثر،

من می‌خواهم بگویم که او با بعضی از زنان تو مراوده دارد،

و هذا دهنک قد أعطته و آدهن به.

و نشانه آن این روغنی است که همسرت به او داده است.

فلما شمّ النجاشی (الدّهن)

نجاشی وقتی آن را استشمام کرد،

قال: صدقت، هذا دهنی الذی لا یکون إلا عند نسائی.

این روغن من است و جز زنان من کسی آن را ندارد.

ثم دعا بعمارة بن الولید و دعا بالسّواحر،

و بعد عمارت بن ولید و ساحران را صدا کرد.

فجرّده من ثیابه، ثم أمرهنّ فنفخنّ فی إحلیله، ثم خلّی سبیله،

آن ساحران او را جادو کردند.

فخرج هاربا فی الوحش،

یک بلایی سرش آوردند که مثل کسانی که فراری هستند و در وحوش و شبیه حیوان شده‌اند.

فلم يزل بأرض الحبشة يسبح مع الوحش

در حبشه و همراه وحوش حبشه بود

و یرد معها

آبی هم همراه او بود.

قال: فرجع عمرو إلى مكة،

حالا عمر به مکه برگشته است و این قضیه پیچید.

وفشا الحديث،

و این قضیه پیچید.

فبلغ أبا طالب فقال:

بعد به ابوطالب علیه السلام رسید و ابوطالب علیه السلام این اشعار را گفت.

نکته ای دارید؟

این داستان از اساس غلط است و خالی بندهای جاهلانه دارد. چه در آن کشتی، چه انداختن در آب و چه قصه شنا کردن، همه آنها دروغ است و هیچ کدام از آنها راست نیست. فقط اینکه این دو نفر مأموریت داشتند که ناکام ماندند و در یک حالت ذلت کاملی دارند. حالا یا هر دوی آنها برگشتند، یا یکی از آنها آنجا ماند، گفت: من بر نمی گردم. دنبال زندگی خودش و برنامه خودش رفت و گفت: من بر نمی گردم. مجموعه این اتفاق به همین سادگی است. حالا اینکه ساخت و پرداخت می کنند این طبع جاهلیت است که همین طور داستان سرایی می کند و از خودش می بافد. چیزهای عجیب غریب می گوید. حالا اگر حرف ما درست باشد. اشعار ابوطالب علیه السلام مشخص می شود.

این آخر را هم بگویم که چون بعد از شعر یک تک بخشی دارد می گوید:

قالا جميعا: (فلم) يزل بأرض الحبشة حتى كانت خلافة عمر بن الخطاب،

مثلاً تا خلافت عمر بن خطاب ماند.

فخرج إليه رجال من بني المغيرة: منهم عبد الله

یک مردانی از بنی مغیره آمدند که یکی از آنها عبدالله بود.

و كان اسم عبد الله قبل أن يسلم: بجيرا، فلما أسلم سمّاه النبي^(ص) عبد الله، فرصدوه بأرض الحبشة بماء كان یرده مع الوحش.

اسمش قبلاً بجیرا بود. او را در ارض حبشه پیدایش کرده بودند.

فَذَكَّرُوا أَنَّهُ أَقْبَلُ فِي حَمْرٍ مِنْ حَمْرِ الْوَحْشِ لِيَرِدَ مَعَهَا، فَلَمَّا وَجَدَ رِيحَ الْإِنْسِ هَرَبَ،

داخل حیوانات بود و بوی انسان را که می شنید فرار می کرد.

حتى أخذَه العطش

تا اینکه عطش او را گرفت.

فورد فشرَب حتى امتلأ،

بعد رفت و خورد و سیراب شد.

فخرجوا في طلبه، قال عبد الله بن أبي ربيعة: فسبقت إليه فالتزمته، فجعل يقول: يا بجير، أرسلني فأني أموت إن أمسكتني. قال عبد الله: فضبطته فمات

في يدي مكانه، فواريته ثم انصرفنا،

یک عده می گویند ما به حبشه رفتیم و او را دیدیم در آنجا با حیوانات بود، بعد آمد و با ما صحبت کرد و بعد مرد. به دست ما مرد و ما در آنجا

خاکش کردیم.

خواستم داستان ناتمام نماند.

آدم‌ها باید بدانند که در چنین پس زمینه‌ای حضرت ابوطالب علیه السلام شعر می گوید و در چنین فضای خیالاتی و با ذهن‌های این طوری، باید پس زمینه

دیده شود، که یک شخصی مانند ابوطالب علیه السلام این طوری است. مثلاً با چه احمق‌هایی طرف هستیم. خیلی اینها در فضای توهم و فضاهای

وحشتناک بودند.

دقیقه‌ی ۷۰ تا ۸۰

حالا شعر حضرت ابوطالب علیه السلام :

أتاني حديث عن عمارة مخزى و فعلك يا عمرو الضلالة أقيح

قصه عماره و اینکه تو او را تنها گذاشتی به من رسید و عمرو الضلالة، فعلت خیلی زشت بود.

تصاحبتما - لا بارك الله فيكما - على فجرة تنشي عليكم و تفصح

با هم مصاحبت داشتید که خدا این مصاحبت شما را مبارکتان نکند. به فجور و سرکشی و بعد هم جدایی افتاد.

سقيت الفتى خمرا فأفسدت عقله و زوجتك الحسنی إليه تلوح

حالا آن ماجرا را می گوید که تو آن خمر را نوشیدی و فأفسدت عقله، خمر را نوشید و عقل او فاسد شد و همسر زیبای تو را به خود دعوت کرد.

رأت رجلا من أجمل الناس مُنتش و أنت عياء أصفر اللون أفلح

او مردی را که از اجمل الناس بود را دید و تو در مقابل، *أصفر اللون* بودی.

أذنت لها في قبلة من جبينها *فطالها جهرا بما ليس يصلح*

این می خورد که شعر ابوطالب *عليه السلام* باشد؟

بله، می خورد، ولی براساس دروغ می گوید، دروغ را بازیابی می کند. می بینید از آن همه داستان عجیب و غریب که گفته است در بخش خاصش تمرکز کرد و می گفت که در حبشه این کار را می کرد و یک داستان سه صفحه ای را در یک بخش آن را ابوطالب *عليه السلام* می گوید آن قسمتی که خیانت بوده است این را به عمر برمی گرداند و این را بزرگش می کند و بی غیرتی زشتی را می گوید.

فلو كنت يا ابن العاص حراً قتلته *ولكن تداعاك الرجال وأقبح*

اگر آزاده بودی نمی گذاشتی او زنده بماند، یعنی تو حتی در آیین پدرانان هم نیستی.

تداعاك الرجال یعنی خیلی از مردان مدعی پدران تو بودند. پسر نابغه است.

وكان الفتى طيباً بما كان منهم *فألقاك في التيار واليَمّ يطفح*

وقال اعتذاراً: ما أردت سلامة *و ما كنت ذا علم بأنك تسبح*

بقیهی داستان را دارد می گوید که شنا می کرد.

فداهنته فعل الذليل مهانة *و ما زال للنكراء صدرك أقلح*

و آن دهن و آن عقول را می گوید و اینها را از ...

فدبّ إلى عرس النجاشي بجهده *فصادفها بالبضع للجهل تسمع*

او جاهلانه مسح کرد و از آن روغن استفاده کرد.

و خبرك المشثوم ما كان منهما *و جاءك بالدهن الذي كان يمسح*

آن شوم، مشثوم، آن بدبخت هم آمد به تو گفت و اینکه آن روغن مسح کرده است.

على عارضيه حين يدخل بيتها *مساء و تحبوه به حين يصبح*

رفت و آمد آن را دارد می گوید.

فأورطته عند النجاشي ساعياً *إليه به و أنت في ذاك مفلح*

پیش نجاشی رفتی و زیر آب زدی و تو نجات پیدا کردی.

فصيره بين الوحوش بسحره *يقطع أجواز الفلاة و يكدح*

همان فرمایش شما، احساس می‌کنم همان داستان عمرو عاص را گرفت و از تک تک عبارات دروغ پردازی او، خباثت سیرت او را استنباط کرد، درست می‌گوییم؟

اینجا دو کار انجام شد:

- یکی اینکه یک کاری کرده است که بعداً این حدیث را نتوانند زیر آن بزنند. چون ممکن بود همان جو بگیرد و بگویند که بود؟ ما که نگفتیم. این در هر دو صورت، چهره‌ی زشت جاهلیت را نشان می‌دهد. رابطه‌هایی که بین اینها وجود داشت را به طور کامل نشان می‌دهد. هر چند که صحنه پردازی باشد. هم اینکه این با شعر تثبیت شود، همین حرفی که گفته شد، به نظر من مرحله‌ی اول است.
- مرحله‌ی دوم هم چون عمرو عاص الان از این سفر برگشته است و به آن مأموریت خود هم که نرسید، دنبال یک چیزی می‌گردد که خود را توجیه کند. معلوم می‌شود از همان اول تدبیر داشت، کید او خیلی زیاد بود و می‌خواست ذهن‌ها را از مأموریتی که داشت پراکنده کند. کسی به او نگفت که تو آنجا رفتی جعفر علیه‌السلام را بیاوری؛ چطور شد؟ و او مجبور شد که این داستان‌سرایی را بکند. در زمان خود، خود اینکه این داستان یک مرتبه مطرح شود، این به عنوان شکست صد درصدی قریش محسوب می‌شده است.

جناب ابوطالب علیه‌السلام دارد به تثبیت این داستان کمک می‌کند، برای اینکه هم ناکامی آنها را تثبیت کند، هم اتفاقاً از انتقال قابل توجهی که از ماجرای جعفر علیه‌السلام به وجود آمده بود به آن دامن بزنند. اینها دفعه‌ی بعدی یا تدبیر دیگری سر این ماجرا نکنند، منظور حضرت عالی این بود؟

دقیقه‌ی ۸۰ تا ۹۰

بله. فضا به وسیله‌ی این، به ضرر قریش تمام شد. اینها نه تنها نتوانستند که کاری برای این هجرت انجام دهند، بلکه اگر یک تعدادی را فرستاده بودند که آن تعداد سالباً و قالباً نیامدند. فقط این دو نفر در این جریان نبودند، مثل اینکه در مورد آن سمت می‌گوییم جعفر و زید، اینجا هم دو نفر را به عنوان یک گروهی که رفتند آنها را دستگیر کنند برگردند، مطرح می‌شود.

پرسیدند که عنوان این شعر را چه چیزی بگذاریم؟ عنوان این می‌تواند یک داستان حاشیه‌ای از ماجرای هجرت به حبشه باشد که در بین دشمنان افتاد. از این شعر عبور کنیم؟

بله

یک قطعه شعر کوچک هست. اگر اجازه دهید بخوانیم که این قسمت را ببندیم و این شعر به دفاع جناب ابوطالب علیه‌السلام از عثمان ابن مظعون جمعی اختصاص دارد.

حين عذبته قریش و نالت منه:

ماجرای عثمان ابن مظعون خیلی جالب است. عثمان ابن مظعون همان کسی است که امیرالمؤمنین علیه السلام او را خیلی دوست داشت. در نهج البلاغه هم می‌فرمایند که یک برادری چنین و چنان داشتم. می‌گویند عثمان ابن مظعون منظور ایشان بود. در بحث مدینه هم اولین نفر مهمی که از اصحاب از دنیا رفت و در بقیع دفن شد، همین جناب عثمان ابن مظعون بود. که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک محوریتی به قبر او دادند و خیلی هم او را اکرام کردند. فرزند خود و خیلی‌های دیگر را کنار قبر عثمان دفن می‌کردند. جالب اینکه این عثمان همان کسی است که بعضی از خانم‌ها آمدند و اعتراض کرده بودند که بعضی همسران ما، سراغ ما را نمی‌گیرند تارک دنیا شدند که البته با تذکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زندگی برگشت. او یک پسری بنام سائب داشت که ظاهراً از دست رفتن سائب در روحیه‌ی او خیلی اثر داشت و باعث آن شرایط روحی او شده بود. ولی همیشه از این بنده‌ی خدا خیلی به خوشنامی یاد شده است. یک ماجرای در همین ماجرای حبشه دارد. جزء کسانی بوده است که از سفر اول حبشه برگشت. ولید ابن مغیره، عثمان را خیلی دوست داشت و او را در پناه خودش گرفت و او آمد دید.

این طوری گفتند که عثمان پسر مظعون و برخی از آنها که به حجاز برگشته بودند، نتوانستند به مکه برگردند. قاعده‌ی نظام قبیله‌ای برای هر مغضوب و غریبه‌ای این است که در پناه کسی برود. ولید پسر مغیره، عثمان را در پناه خودش گرفت. اما هنگامی که پسر مظعون شدت گرفتاری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان را دید و برخی را با آتش و برخی را با شکنجه و تازیانه می‌زدند و او در سلامت بود، بلا را بر عاقبت ترجیح داد و با خود گفت چگونه ممکن است هر کسی هم پیمان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، مبتلا و گرفتار باشد و هر کسی در پیمان شیطان و دوستان اوست، محفوظ باشد. نزد ولید ابن مغیره آمد و گفت: عمو جان محبت کردید، من را در پناه خود گرفتید. حالا دوست دارم که در حضور خودت، حمایت خود را از من بردارید. ای برادرزاده شاید که کسی به تو آزار برساند، دشنامت بدهد، حال آنکه در حمایت من باشی، محفوظ هستی. گفت که گمان نمی‌کنم کسی من را آزار برساند، یا اعتراضی نماید. پافشاری کرد. ولید هم در مسجد الحرام آمد، در حالی که قریش نشسته بودند. گُیبِدِ ابن ولید شاعر هم داشت شعر می‌خواند. دست عثمان را گرفت گفت: این مرد اصرار و پافشاری دارد که من از حمایت خود از او دست بردارم و من شما را گواه می‌گیرم که حمایت را برداشتم. عثمان هم گفت: آری به خدا قسم که او راست می‌گوید و من هم حمایت او را خوش نداشتم. همه با هم در همان جلسه، گُیبِدِ شعر می‌خواند مثلاً یک بیت شعر می‌خواند گفت: همانا هر چیزی جز خدا بیهوده و باطل است، شاعر می‌گفت. عثمان گفت: راست گفتی، صحیح است، صحیح است. گُیبِدِ مصراع دیگر را گفت: و همه‌ی نعمت‌ها به ناچار از میان رونده است. عثمان گفت: دروغ می‌گویی دروغ می‌گویی. این گونه مردم ساکت بودند و نمی‌فهمیدند منظور او چیست؟ چه چیزی را دارد تأیید می‌کند چه چیزی را دارد ردّ می‌کند.

عثمان هم این کلمات را تکرار کرد. مقصود او هم این بود که نعیم اهل بهشت هیچ‌گاه زائل نمی‌شوند. یک مردی عصبانی شد، با مشت محکم به صورت عثمان زد و یکی از چشم‌های عثمان کبود شد. ولید گفت تو در حمایت من بودی، دیدی الان چه چیزی بر سر تو آمد؟ عثمان هم گفت:

من نیازمند به این بودم، و هم اکنون در نظر خودم چشمی که کوفته نشده است محتاج آن است که یکی دیگر هم بخورد. ولید گفت: اگر می خواهی تو را دوباره در پناه خود بگیرم. عثمان گفت: من به حمایت تو نیاز ندارم. یک آدمی با این روحیه، دچار اذیت و آزار است. جناب ابوطالب علیه السلام در شعر این گونه گفتند:

و قال أبو طالب بن عبد المطلب: نحن بنينا طائفا حصينا و قال «و قد غضب لعثمان بن مظعون الجمحي حين عذبتة قریش و نالت منه»:

خیلی ناراحت شد. غضب کرد از اینکه عثمان را دارند اذیت می کنند و این شعر را گفت:

أ من تذکر دهر غیر مأمون أصحاب مکتبنا تبکی کمحزون

أم من تذکر اقوام ذوی سفه یغشون بالظلم من یدعو إلی الدین

چه کسی می آید به این دهر غیر ایمن تذکر دهد. من صبح کردم خیلی ناراحت هستم. مانند محزون گریه‌ی من را در آوردند. چه کسی می آید؟ چه کسی تذکر می دهد به اقوام دارای سفاقت که پوشیده از ظلم هستند. یعنی به کسی که دعوی دین دارد، ظلم می کنند. آدم مگر دیندار را می زند؟

ألا ترون - أذلّ الله جمعکم - أنا غضبنا لعثمان بن مظعون

آیا نمی دانید که خدا جمع شما را ذلیل کند. ما غضب کردیم. *أنا غضبنا لعثمان*، به خاطر عثمان ابن مظعون غضب کردیم. این بیت شبیه *من آذانی فقد آذی الله* است.

بله

و نمنع الضیم من یرجو مضامتنا بکلّ مطرد فی الکفّ مسنون

ما به هر کسی که بخواهد به ما پناهنده شود پناه می دهیم. هر کسی که دست او خالی است.

و مرهفات کأنّ الملح خالطها یشفی بها الداء من هام المجانین

ما مانند نمکی هستیم که با مریضی مخلوط می شود در حالی که یک هام المجانین، یک بیماری مخفی در یک کسی می آید. ما مثل مرهم شفابخش هستیم

حتی تقرّر رجال لا حلوم لها بعد الصعوبة بالإسماح و اللین

دقیقه‌ی ۹۰ تا آخر

أو تؤمنوا بکتاب منزل عجب علی نبیّ کموسی أو کذی النون

خیلی جالب است. می گوید که تاجایی که رجال با این پناه بردن به ما بعد از *الصعوبة* جز خوشی و راحتی نمی بینند، یا کسانی که اینگونه اند با لینت با ما روبرو می شوند. اینها مؤمنانی هستند که به کتاب *مُنزل عجب* و با عظمت ایمان آوردند. ایمان آوردند به نبی که مانند موسی علیه السلام است یا مانند

حضرت یونس علیه السلام است. یعنی خلاصه آن اینکه گناه کسی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورده است چیست؟ جز اینکه بهترین کار ممکن را کرده است و ما غضبناک هستیم نسبت به ظلم و فشاری که به آنها می شود و پیگیر حمایت از آنها می شویم.

فرمایشی دارید؟

این دو شعری که امشب بند آخر خواندید نشان دهنده فرهنگی است که نشان دهنده آزار و اذیت و فساد و فحشا و موارد این طوری است و یک فرهنگی که فرهنگ آزادی و مردانگی و فرهنگ خدا مداری است. این دو کاملاً با هم مقایسه شده است و اینها باهم زندگی می کنند و در عین حال ممکن است برای بعضی از رفتار قریش عجیب و زنده و خیلی بد باشد، ولی اتفاق خوبی که دارد می افتد این است که اینها در عین تمام بدیهایی که دارند، در داخل هم زندگی می کنند. می شود یک نفری مشرک باشد و بیاید یک مؤمنی را پناه بدهد. به هر حال محاسنی این مشرکین قریش دارند که این محاسن قابل بررسی است و همه آنچه دارند، بدی نیست.

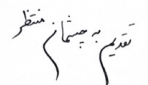
وقتی نگاه می کنیم می بینیم در بدی های آنان هم خیلی ها به اوج نرسیدند و برنامه هایی که دارند... فقط تفاوتی که دارند این است که گزاره های عقلی ندارند، گزاره های الهی ندارند.

آنهایی که گزاره های عقلی و الهی دارند خیلی خوب می درخشند. طوری است که انسان احساس می کند، اینها جزء آن افراد نیستند و شبیه به انسان های معجزه می شوند و همین اشعاری که داریم می خوانیم، *أ من تدگر دهر غیر مأمون*، این نشان دهنده فکر صحیح و متن صحیح که در این متن ناسالمی که البته خوبی هم داخل آن هست، یعنی قانون مدار هم هست. این را اگر مثلاً فرض بگیریم در همان زمان در روم یا ایران می رفتید، می دیدید، خیلی خشن تر و بدتر و زنده تر بود. یعنی این نکته است که کسانی که دارند تاریخ می خوانند، باید توجه بکنند که این سیمای زشت قریش، زشت ترین سیما در زمان خودش نیست و زشت تر از آن اقوام پادشاهی روم و ایرانی بودند که در کنار این قوم داشتند زندگی می کردند. من درست فهمیدم؟ شما دارید از اینکه یک عده ای ابوطالب علیه السلام قرار گرفتند و دارند نصیحت می شوند، از همین خطاب گرفتن استفاده می کنید که چه نکات مثبتی می توانستند داشته باشند.

بله، اگر یک چنین چیزی در همان زمان در تمدن های موازی آن اتفاق می افتاد، اصلاً اجازه اینکه اینها بروند و پناهنده بشوند داده نمی شد. عثمان مظعون مشت نمی خورد. همان جا به بدترین شکل به صلیب کشیده می شد.

ما در زمان خواندن مطالب قدیم چون مقایسه بین تمدن ها را نداریم و یا بدون مقایسه می خوانیم، وقتی جایی را خیلی مثلاً تاریک و غیرشفاف نگاه می کنیم، فکر می کنیم اینجا تاریک ترین زمان و مکان زمین بوده است. در صورتی که روشن ترین زمین مکان بوده است. بله، توضیحات خیلی جالب و قشنگ بود.

ما اشعاری که انتخاب کرده بودیم امروز به پایان رسید. جلسه آینده موضوعاتی را داریم که پس و پیش و متن شعب ابی طالب می تواند باشد. شاید جلسه بعد خیلی صریحاً نباشد، ولی داریم وارد آن می شویم. ما اگر اشعار شعب ابی طالب را بگوییم فقط یک دسته از اشعار می ماند. فقط اشعاری که در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ابوطالب علیه السلام گفته شده است.



در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد.)
- لطفاً از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفاً" برای اعضای کانال می باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفاً به شناسه [@sm_nouri](mailto:sm_nouri) اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.

سپاس از همراهی تان